بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 19 بهمن 1395.

من در بحث های سابق یک بحثی را خیلی به اجمال اشاره کرده بودم هی می بینم رفقا می آیند از ما سؤال می کنند گفتم بگذار این را یک مقداری بیشتر توضیح بدهم که از دست سؤالات بعضی از رفقا خلاص بشویم. عرض کنم ما در مورد بحث استصحاب بقاء وثاقت علی بن ابی حمزه مطرح می کردیم که وثاقت علی بن ابی حمزه، آن وثاقتی که ما به آن یقین داریم وثاقت مطلقه است. یعنی وثاقت هم در روایات مربوط به مذهب و هم در روایات مربوط به فروع احکام. این وثاقت مطلقه، بعدا حتما از بین رفته است. چون علی بن ابی حمزه در روایات مربوط به مذهب اینها دروغ می گفتند و روایاتی از خودشان در می آوردند در مورد امام آخر بودن امام کاظم علیه السلام و قائم مهدی بودن حضرت. بنابراین آن وثاقتی که به آن یقین داشتیم که وثاقت مطلقه است قطعا رفته است. آن که شک داریم که آیا در خصوص مطالب مربوط به فروع احکام ثقه هست یا نیست آن را هم از قبل یقین نداشتیم. این اصل شبهه بود. بنابراین استصحاب بازگشت می کند به استصحاب کلی قسم ثالث. خب اینجا یک ان قلتی مطرح شد که چرا شما وثاقت مطلقه را انحلالی فرض نمی کنید. بگویید وثاقت مطلقه یعنی هم وثاقت داشتن در روایات مربوط به مذهب و هم وثاقت داشتن در روایات مربوط به فروع احکام. این بگویید انحلالی است. وقتی انحلالی شد وثاقت در مورد فروع احکام، قبلا به آن یقین داشتیم الآن هم شک داریم. این دیگر یک استصحاب جزئی مشخص. اصلا کلی هم نیست. نمی دانیم وثاقت مربوط به فروع که از انحلال آن وثاقت مطلقه ناشی شده بود، این الآن موجود هست یا نیست. استصحاب بقاء وثاقت انحلال یافته بکنیم. ما در جواب گفتیم که اینجا باید دید که آن وثاقت مطلقه آیا انحلال پیدا می کند یا نمی کند. چون وثاقت مطلقه گاهی اوقات ناشی از خدا ترسی طرف است. چرا طرف دروغ نمی گفته است؟ چون خدا ترس بوده است. این وثاقتی که ناشی از خدا ترسی است، این یک امر مطلقی است. اینگونه نیست که خدا ترسی دروغ گفتن را در یک جایی محرّم کند و در جای دیگر نکند. نسبت این علّت به وثاقت در موارد مختلف یکسان است. کسی که خدا ترس است اصلا دروغ نمی گوید. نه اینکه در یک امر خاصی دروغ نمی گوید. این باعث می شود که طرف رادع از دروغ گفتن باشد. این خدا ترسی این آقا از بین رفته است ما احتمال می دهیم که از اول اصلا آن وثاقتی که داشته است، مثلا شما اگر بعد از آن هم وثاقت داشته باشد، وثاقت ناشی از خدا ترسی نیست. ناشی از این است که مثلا آبرویش نرود. ناشی از اینکه عادت کرده است به راست گفتن در فروع احکام. برای اینکه بر خلاف عادت اصلا دروغ گفتن برایش سخت است. ببینید در بعضی از روایات ما داریم می گوید که به صدق حدیث و اداء امانت توجه کنید. ولی مسئله نماز و امثال اینها، به کثرت اینها ملاحظه نکنید ممکن است شخص عادت کرده باشد به زیاد نماز خواندن این آقا وقتی عادت کرده است به زیاد نماز خواندن، بخواهد نماز نخواند وحشت می کند. البته در این روایت در مورد صدق حدیث استفاده می شود که عادت نمی شود برای آدم. حالا ممکن است عواملی غیر از عوامل خدایی منشأ صدق حدیث انسان باشد. ترس از مردم. ترس از آبروریزی و امثال اینها. خب اینها ممکن است در مسئله صحت مذهب و اینها چون آن ترس نبوده است چون خودشان انقدر بازی در آورده بودند مسخره بازی در آورده بودند که دیگر آن مذهب فاسدشان را خیلی علم کرده بودند، حالا یا ترس نبوده است یا انقدر این ترس برایشان مهم نبوده است آن شیرینی امور مادی که در اثر پدید آوردن مذهب فاسد زیر دهانشان مزه کرده بوده است باعث می شده است که دیگر به آن اعتنا نکنند. علی أی تقدیر اگر علت راستگویی که ما احتمال می دهیم علی بن ابی حمزه داشته باشد، این علت راستگویی به خاطر جهات خدایی نبوده است به خاطر ترس از خدا نباشد به خاطر ترس از مردم باشد، این مطلب غیر از آن عدالتی هست که قبلا داشته است آن وثاقتی که قبلا داشته است و امثال اینها. خب عرض کنم خدمت شما ما ممکن است اینگونه بگوییم. حالا یک بحث الآن این نکته را هم عرض کنم که در مورد علی بن ابی حمزه در روایات ما هست که علی بن ابی حمزه ایمانش مستودع بود. به نظرم در مورد همین علی بن ابی حمزه بود. سؤال می کنند که چطور می شود که بعضی از اینها منحرف شوند؟ می گوید که بعضی ها ایمانشان مستقر است و بعضی ها مستودع است. امثال علی بن ابی حمزه شما نگویید که قبلا چطور می شود خدا ترس باشند و بعدا دیگر خدا ترس نبودند. اینها گاهی اوقات دنیا و ظواهر دنیا ایمان یک آدم را می گیرد. ایمان مستقر نداشته اند ایمان مستودع داشته اند و این ایمان مستودع به خاطر فریبندگی دنیا از دستشان گرفته می شود. بنابراین آن وثاقتی که ما به آن یقین داشتیم در زمان سابق، آن وثاقت به خاطر خدا ترسی بوده است و همین جهت هم بوده است که امام علیه السلام آنها را وکیل کرده است. وکلای امام علیه السلام باید آدم عادلی می بودند. وکالت فقط حتی وثاقت هم کافی نیست. باید شخصی باشد که خدا ترس باشد شخصی باشد که به هر حال مردم به وسیله آنها به دین و هدایت برسند. بنابراین به نظر می رسد که این مجموعه، آن وثاقتی که اینها در زمان صحت مذهبشان داشتند، وثاقت ناشی از عدالت و خدا ترسی و ناشی از ایمان واقعی داشتن به مبدأ و معاد بوده است. و این

سؤال:

پاسخ: از این جهت می خواهم بگویم که شما نگویید که چطور شد که این آقا، الآن یک نکته بگویم که یکی از رفقا نقل می کرد که مرحوم حاج آقا مرتضی حائری علاقه شدیدی که به امام رضا داشتند، می گفتند که من نسبت به علی بن ابی حمزه بد گمان هستم. کسی که با امام رضا انقدر بد باشد این از اول آدم بدی بوده است. این نمی شود که آدمی که قبلا خوب بوده است بعدا بیاید اینگونه جلوی امام رضا بایستد. اینها ایمان مستودع داشته اند که از اینها گرفته شده است به خاطر فریب دنیا.

سؤال: کی گرفته شده است؟ چرا مطمئن هستید که موقع وقف گرفته شده است؟

پاسخ: قبل از وقفش با استصحاب می شود آن را چیز کرد. آن اشکال ندارد.

حالا در پرانتز یک چیزی بگویم می گویند که شاه یک موقعی از بوزرجمهر یک مشورتی خواست. یک عده ای جمع بودند بوزرجمهر هم بود و همه حرف زدند و بوزرجمهر ساکت بود شاه گفت به بوزرجمهر که چرا تو حرف نمی زنی؟ بوزرجمهر گفت که اینها حرف زدند و درست هم حرف زدند من چرا حرف بزنم. حالا وقتی کفایه وجود دارد به ما چه ربطی دارد؟ واجب کفایی است دیگر!

خلاصه عرض من این است که ما آن یقینی که به وثاقت علی بن ابی حمزه داریم، در زمان صحت مذهب و وکالت امام علیه السلام، وکالت یقین به وثاقت ناشی از ملکه خدا ترسی و ناشی از ایمان به مبدأ و معاد، به این یقین داریم و این قطعا از بین رفته است. بعد از اینکه منحرف شد این وثاقت معلول ایمان و خدا ترسی از بین رفته است. ما احتمال می دهیم که یک وثاقت دیگری که در خصوص امور غیر مربوط به مذهب باشد ایجاد شده باشد و این وثاقت معلول خدا ترسی انحلالی نیست اصلا. بحث انحلال در جایی می آید که آن وثاقت امری باشد که در امور مختلف به مناشی مختلف ایجاد شده باشد. ولی اگر همه اینها به یک منشأ واحد ایجاد شده باشد انحلالی نیست. انحلال و عدم انحلال در سایر موارد هم بستگی به آن عامل و علتش دارد. اگر علتش، علت وحدانی باشد انحلال بردار نیست. این تفسیرش باشد یک وقت دیگری

سؤال:

پاسخ: نه نه صداقت یک ملکه نفسانی است. این ملکه نفسانی علتی دارد. گاهی اوقات علتش یک علتی هست که یک صداقت مطلقه را ایجاد می کند و گاهی اوقات یک امری است که صداقت معینه را ایجاد می کند. کسی که فرض کنید که پزشکی ما پزشک در امور پزشکی خودش راستگو است. به دلیل اینکه اگر دروغ بگوید کاسبی اش نمی گیرد و کارش راه نمی افتد و هیچ کس اعتماد نمی کند. همین آقا ممکن است در امور شخصی و تجارتش خیلی هم دروغ بگوید. ولی یک کلام دروغ در مطالب مربوط به کار و شغل و پیشه اش نمی گوید. چون اگر بخواهد چیز بگوید اصلا کسی دیگر به او اعتماد نمی کند در پزشکی. این آدم خارجا می بیند افرادی که در یک سری امور اصلا دروغ نمی گویند ولی نه به خاطر اینکه خدا ترس هستند به خاطر اینکه حیثیتشان در خور راست گویی بوده است.

سؤال:

پاسخ: این یک بحث کلی دارد در مورد وکالت که ما به طور کلی می خواهیم، این بحث بحثی که ما می خواهیم بگوییم که وکیل نه تنها باید ثقه باشد، باید عادل باشد و خدا ترس باشد آن بحثش سر جای خودش.

سؤال:

پاسخ: نه لازم نیست که ایمانش مستقر باشد. نکته هایی که دارد این است که الآن ایمان داشته باشد کفایت می کند. این مسلم است که وکیل های منحرف داشته ایم. این که قطعی است در غیر از این در روایات متعدد دارد وکلایی که قبلا حتما وکیل بوده اند و حتما درست بوده اند و امثال اینها. اینکه در وکالت ایمان مستقر شرط نیست که جزء مسلمات است.

سؤال:

پاسخ: نخیر ایمان واقعی شرط است. عیب ندارد حالا اینهایش را نمی خواهیم بحث کنیم. بحث سر این نیست که حالا اینها را شما به عنوان صداقت موضوع بپذیرید.

ما می خواهیم بگوییم که آن صداقتی که ما یقین داریم به خاطر وکالتش است. آن صداقتی که ما یقین داریم صداقت ناشی از چیز هست. به صداقت غیر از این جهت اصلا یقین نداریم. این بحث کلی ما بود که ما به آن صداقتی که یقین داریم صداقت مطلقه غیر انحلالی است و به صداقت انحلالی اصلا یقین نداریم.

سؤال:

پاسخ: آن حالا آن در بحث خودش. ما می خواهیم بگوییم به طور متعارف به طور عرفی امام علیه السلام کسی را وکیل قرار می دهد که ولو حسن ظاهر داشته باشد که اماره شرعیه بر عدالت هست. ولو می فرمایید چیز ظاهری اش هم باشد عیب ندارد. ظاهری به این معنا یک امر ظاهری که شرعا اماره هست بر ایمان واقعی. یعنی یک حسن ظاهری باید داشته باشد که این حسن ظاهر اماره هست بر ایمان واقعی.

این یک مرحله. بنابراین بحث ما این است که آن وثاقتی که در زمان سابق ما به آن یقین داریم یک وثاقت ناشی از ایمانش شخص است. ناشی از عدالت شخص است. وثاقت به غیر این جهت را اصلا به آن یقین نداریم. خب حالا شما ممکن است بگویید که محتمل است که سابق وثاقتش به دو عامل مبتنی باشد. یعنی وثاقتی که طرف دارد دو عامل داشته باشد. هم ایمانش وجود داشته باشد و هم این امر وحدانی ممکن است معلول دو عامل باشد. بنابراین ما یقین نداریم که حتما منحل نمی شود. احتمال دارد که منحل شود و احتمال دارد که نشود. یعنی احتمال انحلال و عدم انحلال آن وثاقت مطلقه قبلی را مطرح کنیم. ما می خواهیم بگوییم ما قبلا اشاره کردیم که اگر احتمال انحلال را بدهیم استصحاب جاری است. علتش این است که این در واقع بازگشت می کند به کلی قسم ثانی. در واقع ما نمی دانیم وثاقتی که این آقا در امور مربوط به غیر مذهب دارد، این وثاقتش ناشی از آن وثاقت مطلقه غیر انحلالی است یا خودش یک وثاقت مستقل است؟ ما می دانیم که این آقا در امور مربوط به غیر مذهب وثاقت داشته است. نمی دانیم که این وثاقتش وثاقت معلول وثاقت مطلقه غیر انحلالی است که اگر معلول آن باشد از بین رفته است فرد قصیر است. اگر معلول او نباشد خودش هم یک عامل دیگری در موردش وجود داشته باشد آن فرد طویل است. آن می شود استصحاب کلی قسم ثانی مردد بین فرد قصیر و فرد طویل و بنابراین استصحاب را در جایی که شک کنیم که وثاقت این به چه نحوی بوده است در زمان سابق ما می گوییم استصحاب جاری نیست. ولی حتی این مورد را هم من می خواهم بگویم که ممکن است که ما بگوییم که استصحاب جاری نیست. این بیان، بیانات دقی عقلی است. حتی اگر این گونه هم بگوییم، عرف نمی دانم یک وثاقتی که شک داریم که انحلالی هست یا نیست بگوییم در صورت شک داشتن که یک وثاقت در دایره خاصه دارد این وثاقت در دایره خاصه را نمی دانیم که باقی هست یا نیست امثال اینها. خیلی روشن نیست یعنی به نظرم عرفا ین وثاقت در دایره غیر مربوط به مذهب را منفک نمی بینند. همین احتمالی که این وثاقت و آن وثاقت مربوط به مذهب از یک عامل ناشی شده باشد همین باعث می شود که دیگر اینها را دو جور مشی نکنند. اینگونه یک استصحاب کلی قسم ثانی این جوری با این پیچیدیگی هایی که وجود داشته است درست کنند به نظر عرفی نیست. ما به نظر دقّی می گفتیم که صحیح است. می خواهم از آن مطلبی که قبلا گفتم که اگر شک کردیم در انحلال و عدم انحلال اینجا استصحاب جاری است به نظر دقی همین گونه است این بازگشت می کند به استصحاب کلی قسم ثانی ولی شرط استصحاب کلی قسم ثانی این است که عرف این یقین سابق را به نحو کلی ببیند. این شکلی که این جوری ما با رمل و اسطرلاب و با چیز کردن و با بعضی از شوخی کردن های آقای محفوظی و امثال اینها عرف زیر بار این شوخی ها نمی رود.

سؤال:

پاسخ: انحلال نکردیم. باید احراز شود وثاقتش. بحث این است نمی خواهیم بگوییم که علی بن ابی حمزه بعدا حتما ثقه نبوده است. بحث این است که آن یقین سابقی که داشتیم، وثاقت ناشی از خدا ترسی بوده است. آن وثاقت که نیست. ما احتمال می دهیم که الآن یک وثاقت به جهت مردم ترسی داشته باشد. آن یقین سابق نداریم. این یک چیز

سؤال:

پاسخ: خب من همین را می خواهم بگویم. شاید بوده است و شاید نبوده است بنابراین ما یقین نداریم چگونه این را تحلیل کنیم به استصحاب کلی قسم ثانی برگردانیم؟ با همین تحلیل. بگوییم که آخه این یک بیانش این است که یک قسم استصحاب کلی قسم ثالث که استصحاب کلی قسم ثالث دو شکل دارد. یک موقعی ما هنگامی که این فرد رفته است در زمان زوال این احتمال می دهیم که یک فرد دیگر جایگزین شود و یک احتمال دیگر می دهیم که در همان زمان قبلی که بوده است، همراهش بوده است. ما اینگونه بگوییم که وثاقت ناشی از خدا ترسی یک وثاقت. آن حتما رفته است. احتمال می دهیم که همراه آن وثاقت یک وثاقت دیگری باشد که ناشی از خدا ترسی نباشد و ناشی از مردم ترسی باشد. اینگونه بخواهیم تحلیل کنیم دو وثاقتی کنیم. این درست نیست به این شکل تحلیل کردن. چون وثاقت وقتی عاملش هم دو تا باشد دو تا وثاقت نمی شود. به نظر دقی ممکن است شما دو وثاقت درست کنید ولی یک وثاقت واحد هم دوتا علت دارد. علت یک شیء وقتی متعدد شد، معلولش متعدد نمی شود. به نظر دقی ممکن است شما بگویید که این وثاقت مثلا دو تا ملکه نفسانی است. یک ملکه نفسانی خدا ترسی است و یک ملکه نفسانی مردم ترسی است. آن ملکه نفسی مردم ترسی را استصحاب کنید مثلا اینگونه چیز کنید. ولی آن وثاقتی که اینجا هست حالا اگر به نظر دقی هم بتوانید یک تعدد برایش درست کنید آن وحدت دارد. پس این استصحاب کلی قسم ثالث از آن قسمش نیست. یک جور دیگر ما تقریب می کردیم که برگردانیم به استصحاب کلی قسم ثانی. آن این است که در هر حال این آقا در امور مربوط به غیر مذهب، در زمان صحت مذهب، وثاقت داشته است. اینکه قطعی است دیگر. در امور مربوط به مذهب وثاقت داشته است. نمی دانیم که این وثاقتش معلول آن وثاقت مطلقه است در امور غیر مذهب. در امور مربوط به غیر مذهب او وثاقت داشته است. این وثاقتش احتمال دارد که ناشی از آن وثاقت مطلقه باشد، یعنی خدا ترسی باشد. اگر او باشد او ز بین رفته است. اگر نه این وثاقت در امور غیر مربوط به مذهبش، ناشی از مردم ترسی باشد، آن احتمال دارد باقی باشد. این نکته را توجه داشته باشید در بحث استصحاب کلی قسم ثانی گاهی اوقات می گویند استصحاب کلی قسم ثانی این است که متیقن ما مردد بین دو فرد است که یکی از آنها یقین به بقاء آن داریم و یکی یقین داریم به ارتفاع آن. در کلی قسم ثانی لازم نیست حتما اینگونه تصویر کنیم. اگر اینگونه بگوییم که استصحاب ما مردد بین دو فرد است. اگر فرد اول باشد یقین داریم که مرتفع است. فرد دوم داریم که احتمال دارد مرتفع باشد و احتمال دارد که باقی باشد. همین کافی است در استصحاب کلی قسم ثانی. یا یک جور دیگرش مردد است بین دو فرد. یک فرد اگر باشد یقین داریم که باقی است. فرد دیگر باشد احتمال دارد که باقی باشد یا مرتفع باشد. یعنی لازم نیست که یکی را یقین به ارتفاع داشته باشیم و یکی را یقین به بقا داشته باشیم. یکی از اینها را شک در بقا داشته باشیم کافی است. یعنی سه جور استصحاب کلی قسم ثانی تصویر می شود. یکی اینکه دو فردی که مردد هست یکی از آنه یقینی البقا است و یکی دیگر یقینی الزوال است این یک جور. و یک جور دیگر اینکه یکی از آنها یقینی البقا هست و آن یکی دیگر مشکوک البقا است. قسم دیگرش این است که یکی از آنها یقینی الزوال است و آن یکی مشکوک الزوال است. این یکی از اقسام این استصحاب کلی قسم ثانی می شود که ما اگر این وثاقت در امور غیر مذهب، به جهت آن وثاقت مطلقه باشد، این قطعا رفته است. اما وثاقت مربوط به مردم ترسی باشد، امثال اینها باشد آن ممکن است که باقی باشد ممکن است که نباشد. داخل استصحاب کنیم استصحاب کلی قسم ثانی را. بحث من این است که این گونه استصحاب کلی قسم ثانی اینگونه که درست کردید اصلا عرفی نیست. به نظر دقی هم اینجور است. ولی این عرفی نیست. یعنی یک استصحاب غیر عرفی است ما همچین یقین این مدلی درست کردنش خیلی با

سؤال:

پاسخ: عرف این را مصداق نقض یقین به شک نمی داند

سؤال:

پاسخ: علت معلول را متعدد می کند. این جور نیست که اگر یک شیئی دو علت مختلف داشته باشد، اینها دو شیء می شود این بحثش را

سؤال:

پاسخ: این به جهت این بوده است که قبلا ثقه بوده است. الآن نمی داند که ثقه هست یا نیست. شما می خواهید استصحاب حکمی کنید. استصحاب حکمی اینجا جاری نمی شود به دلیل اینکه بقاء موضوع آن مشکوک است. یعنی به تعبیر دیگر مبقاء محمول آن مشکوک است. ما می گوییم که سابقا وجوب تبعیت داشته است لکونه ثقه مطلقا. الآن شک داریم چون نمی دانیم که موضوع آن وثاقت مطلقه که ندارد احتمال میدهیم که یک وثاقت دیگری داشته باشد و یک فرد دیگری از آن وجوب تبعیت می آید.

سؤال:

پاسخ: وحدت عرفی هم دارد حالا اینها بحث های کلی اش است.

سؤال:

پاسخ: ببینید ما می گوییم فی الجمله وثاقت شخص. مطلق الوثاقه. اعم از وثاقت مطلقه و مقیده. کلی قسم ثالث که اول تصویر کردیم اینگونه بود. می گفتیم که شما بگویید وثاقت مطلقه بوده است. یعنی مطلق الوثاقه بوده اس. مطلق الوثاقه دو فرد دارد. یکی وثاقت مطلقه است و یکی وثاقت مقیده است. وثاقت مطلقه یقین سابق داریم شک لائق نداریم. وثاقت مقیده یقین سابق نداریم. این اصل تقریب اولیه.

یک نکته ای بگویم من اینکه می خواستم بگویم که این بحث را حالا ببینیم چجور است بحث عرفی بودن وغیر عرفی بودن چیزی نیست که خیلی بشود روی آن چیز کرد. بستگی به وجدان طرف دارد. حالا یک کسی بی وجدان است یعنی من!

آیت الله هاشمی بود، سید جواد زارعی بود آن قدمای اصحاب اینجا نیستند یادشان بیاید. یکی بود سیدی بود خیلی سید یک مقدار اول ما خلق الله اش یک قدری مشکل داشت. داستان ها داشت سید جواد زارعی بود نمی دانم که از چه جهت به او آیت الله هاشمی می گفتند به این اسم معروف شده بود بعد حاج آقا تعریف می کردند گفت که دیدم در نماز ما می گوید که خدایا خدایا تا انقلاب مهدی هر دومان را نگاه دار! حالا یک موقعی یک کسی نقل می کرد می گفت دیدم برای سلامتی حضرت آیت الله هاشمی یعنی خودم صلوات بفرست. حالا دیگر ما بی وجدان خودمان باشیم دیگر! خب حالا این وقت گذشت بقیه اش را فردا دنبال کنیم. حالا من فقط یک تیتری را از بحث فردا عرض کنم بعد بحثش را

ما خب در جلسه قبل تقریب کلام صاحب جواهر را در مورد اینکه اصل اولیه در دیه، اصلا قاعده اولیه اقتضا می کند که دیه را به ورثه بدهیم. بنابراین اگر مثلا در جایی شک کنیم که فلان ورثه ارث می برد یا نمی برد، این ما بگوییم که اصل این است که دیه را ورثه ارث می برد. ما حالا یک بیانی در مستند مرحوم نراقی هست مراحظه فرمایید آن بیان را ایشان نقل کرده است و نقد کرده است. بیانی متفاوت از بیان مرحوم صاحب جواهر. آن را ملاحظه فرمایید من فردا در موردش صحبت می کنم و اصل کلام صاحب جواهر که این سبک بحثی که ایشان طی کرده است درست است یا نیست. ما یک موقعی ممکن است بگوییم که اگر روایتی نداشته باشیم آیا این کلام صاحب جواهر درست هست یا نیست و یک موقعی نه، بیان صاحب جواهر را تحلیلی بر بعضی از روایات مسئله بگیریم. بگوییم فی نفسه ممکن است کلام صاحب جواهر درست نباشد یعنی ثابت نباشد صحت آن ولی بعضی از روایات مسئله که در باب ارث دیه وارد شده است امثال اینها از آن روایات فهمیده می شود که تحلیل ارث دیه همان تحلیلی است که صاحب جواهر ارائه داده است. این دو را ملاحظه فرمایی ما فردا انشاء الله در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد